



سید احمد محمودزاده

عرفان در عرفات

امام سجاد علیه السلام آنگاه که از حج برگشته بود از شبلی پرسید:
... به هنگام وقوف در «عرفات»، آیا «معرفت» خداوند سبحان را ادا کردی؟
و به «معارف» و علوم الهی پی بردی؟ و آیا دانستی که با تمام وجود در
قبضه قدرت خدا هستی و او بر نهان کار و راز قلب تو آگاه است؟!...

شبلی: نه!

امام علیه السلام: ... پس حج، احرام، وقوف به عرفه و... را به جا نیاورده‌ای.



باز هم موسم حج فرارسیده است؛ فصل شور و شوق حاجیان و حسرت و آرزوی
مشتاقان مُحرم.

اگر انسان ندیده باشد، چندان غصه‌دار نمی‌شود. اما... آن‌که به دیدار و زیارت رفته باشد، غم هجران «خانه» و «صاحب‌خانه» دلش را می‌سوزاند و آتش اشتیاق را در درونش برمی‌افروزد. تجلی خدا در «حج» دلربا و شوق‌افزاست. آن‌که دیده باشد و مهجور بماند، بیشتر می‌سوزد.

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی

بازار خویش و آتش ما، تیز می‌کنی

غرض، نه خاطره‌نویسی است و نه تشریح فلسفه و اهداف حج، که آن همه، در این مقال و مجال نمی‌گنجد.

اما...

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

و ما از این همه صحنه‌ها و فرازها و زیبایی‌ها و شورها و معنویت‌ها و حماسه‌های

حج، تنها به صحرای عرفات سری می‌زنیم تا با حاجیان هم‌نوا شویم.



مناسک حج، سراسر الهام است.

و... زیارت خانه خدا و حرم پیامبر، یادآور تاریخ اسلام...

و دیدار «بیت‌الله» و مسجد و مرقد رسول‌الله، صفابخش جان و امیدبخش دل و

روشنگر دیده است. مکه و مدینه، تاریخ مجسم مکتب است. هر گوشه این دیار و

هر سنگ این بیت، هر رواق این حرم و هر شبستان این حریم، خاطره‌انگیز است و

سرگذشت‌ها و ماجراها و درس‌ها و عبرت‌ها دارد و هر زاویه از این ارض مقدس،

کسی را، چیزی را و حادثه‌ای را تداعی می‌کند.

مگر می‌توان «کعبه» را بر زبان آورد و از «ابراهیم خلیل الرحمن» نگفت؟

مگر می‌شود زمزم را دید و به یاد «اسماعیل» نیفتاد؟

مگر نام صفا و مروه، جدا از یاد «هاجر» تواند بود؟

«ما» خاطره قربانی شدن اسماعیل به دست ابراهیم را به ذهن می‌آورد.



و... «عرفات» صحنه شورانگیز مناجات عاشقانه حسین علیه السلام را با خداوند، در دامنه «جبل الرحمه»؛ کوه رحمت.



«ای حسین، ...»

تو در این دشت، چه خواندی که هنوز، سنگ‌های «کوه رحمت»...
از گریه تو نالان‌اند؟

عشق را هم ز تو باید آموخت...

و مناجات و صمیمیت را

و عبودیت را

و خدا را هم

باید ز کلام تو شناخت.

در دعای عرفه،

تو چه گفتی؟... تو چه خواندی، که هنوز تب عرفان تو در بهنه این دشت،
به جاست؟

پهن‌دشت عرفات،

وادی «معرفت» است.

و به مشعر، وصل است.

وادی شور و «شعور».

ای حسین، ...»

دشت از نام تو عرفان دارد.

و شب، از یاد تو عطر آگین است.

آسمان، رنگ خدایی دارد.

و تو گویی به زمین نزدیک است.



ای حسین، ...
 ای زلال ایمان،
 مرد عرفان و سلاح!
 در دعای عرفه،
 تو چه خواندی، تو چه گفتی، کامروز
 زیر هر خیمه گرم
 یا که در سایه هر سنگ بزرگ
 یا که در دامن کوه
 حاجیان گریان اند؟
 با تو در نغمه و در زمزمه اند؟ (۱)



عرفات، صحرای عرفان است و دعای معروف امام حسین علیه السلام در این روز، و
 نیایش عرفه امام زین العابدین علیه السلام (صحیفه سجادیه) در زمزمه عاشقانه حجاج، در زیر
 چادرهای گرم، در دشت سوزان عرفات، شنیده می شود.
 اشک ها جاری است.
 دل ها شکسته است.

حسین علیه السلام، این عارف معروف و این معرفت آموز عرفا، در عرفه، با چشم اشکبارش،
 با دست های رو به خدایش، با حالت تضرع و زاری اش، در نظر مجسم است.
 نماز و دعا و نیایش و گریه، از ظهر عرفه تا غروب آن روز، محشری به پا می کند.
 هر کس به حال خویش می اندیشد و قیامت را در نظر خود مجسم کرده و به یاد
 می آورد. عده ای هم با اشتیاق، گمشده خود را دنبال می کنند.
 عاشقان دیدار «مهدی» علیه السلام ... می گویند در عصر عرفه، حتماً امام زمان در عرفات
 است.

دیده های منتظران، در پی این یوسف، غایب از نظر است.
 مگر احساس را می توان با قلم بیان کرد؟! ... مگر حالات دل و تأملات درونی را

می توان به رشته تحریر کشید؟!

مگر عشق، قابل توصیف است؟

از کجا معلوم که بعضی از این حاجیان دلسوخته و دل شکسته، «او» را ندیده باشند؟!

این تشنگان دیدار، که عطش را عمیقاً چشیده‌اند، از کجا که به «لقا» نرسیده باشند؟

این فانیان محبت و ولای حضرت مهدی علیه السلام، از کجا که توفیق «حضور» را نیافته باشند؟

در کوی مهدی علیه السلام فیض دیدار، نصیب دیده‌های پاک و قلب‌های خاضع و دل‌های باتقوا می‌گردد.

«در کوی ما، شکسته‌دلی می‌خرند و بس

بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است»



تنگ غروب است و در این صحرای عرفان، عطر حضور حضرتش را می‌توان یافت.

«مهدی»، کدامین خیمه را دیدار کرده است؟

توفیق دیدار،

سهم کدامین حاجی خوشبخت گشته است؟

آیا کدامین چشم لایق، دیده «او» را؟

آیا کدامین حاجی بشکسته دل را،

بر دامن پرفیض دیدارش نشانده است؟

اینجا، در این دشت،

هر سوی، آثاری ز رد پای «مهدی» است.

فریاد «یامهدی» در این صحرا بلند است.

نجوای جان‌خیز که را،



آن دوست،
آن مولا و سرور،
از خیمه‌های گرم و سوزان، اندر این دشت
«لیک» گفته است؟
چشم انتظاری، درد جانسوزی است.
ای دوست،
در انتظارت، صبح و شب، تا کی نشستن؟
این چشم را در چشمه عشق تو، شستیم
در زمزم دیدار هم، باید که این چشم،
روی تو بگشودن، به روی غیر بستن
هرگز روا نیست،
اینجا هم از دیدار تو، محروم ماندن
این دیدگان منتظر، خاک ره توست.



از «عرفات» که پا به بیرون می‌گذاریم،
همه‌جا عرفات است... همه‌جا مشعر و منا است. همه‌جا حرم است و حریم احرام!
خدا را، پیامبر را، علی را، حسین را، زهرا را، مهدی علیه السلام را، امامان و اولیا را...
همه‌جا می‌توان حاضر دید.
باشد که وقوف ما، در عرفات، معرفت‌آموزمان گردد و در عرفه، عارف حق گردیم
و عامل به «معروف».

(پی نوشتها)

۱ - شعرها، برگرفته از سروده‌های استاد جواد محدثی است.

